**ننگ و عار را بر دوش گرفته، با عیسی همراه شویم**

عبرانیان ۱۳:‏۱۲-‏۱۶

بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خونِ خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید. لهذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم. زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم، بلکه آینده را طالب هستیم. پس به وسیلۀ او، قربانیِ تسبیح را به خدا بگذرانیم؛ یعنی ثمرۀ لبهایی را که به اسم او معترف باشند. لکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید. زیرا خدا به همین قربانیها راضی است.

**به سوی نیاز گام بردارید، نه به سوی آسایش**

نکتۀ رسالۀ عبرانیان ۱۳:‏۱۲-‏۱۶، رسا و شفاف است: مسیحیان به سوی نیاز گام برمی‌دارند، نه به سوی آسایش! به سوی نیاز گام بردارید، نه به سوی آسایش!

خواندگیِ اصلیِ ما، در آیۀ ۱۳ مشهود است: «لهذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم.» یعنی به همراه عیسی، به سوی نیاز برویم، نه به سوی آسایش. این حکمِ آیۀ ۱۳، بر مرگ عیسی استوار است، اینکه مرگش چگونه به وقوع پیوست؛ و با مرگش، چه چیزی را به انجام رسانید. آیۀ ۱۲: «عیسی نیز تا قوم را به خونِ خود تقدیس نماید [این چیزی است که به انجام رسانید]، بیرون دروازه عذاب کشید [و بدین شکل به انجام رسانید].» «لهذا . . . بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم.» به بیان دیگر، این آیه می‌فرماید: «ای مسیحیان، در رنج و عذاب عیسی، به او بپیوندید!» از آنجایی که عیسی بیرون دروازه عذاب کشید، شما نیز از لشکرگاه امنیت و آسایش و روال عادی زندگی بیرون آیید؛ و حاضر باشید به همراه او در راه جلجتا، ننگ و عار را بر دوش کشید؛ و چون او در آنجا جان داد تا شما را تقدیس نماید، شما نیز در رنجهایش شریک گردید، اما نه به قوت و فضیلتی اخلاقی در خودتان، که گویی از او تقلید کنید، بلکه در قوت و قدوسیتی که مسیح با مرگ خود، بهایش را برایتان پرداخت، چرا که اگر جز این باشد، عمل شما از روی ایمان نخواهد بود، بلکه عملی قهرمانانه به حساب می‌آید؛ و آن‌گاه، شما جلال می‌یابید، نه مسیح؛ و خدا نیز خشنود نخواهد بود، چرا که بدون ایمان، محال است که بتوان خدا را خشنود ساخت (۱۱:‏۶).

پس نکتۀ اصلی این است: مسیحیان با چنین نجات‌دهنده‌ای، باید زندگی‌شان چنین باشد که به سوی نیاز گام بردارند، نه به سوی آسایش.

البته می‌دانم که ممکن است در خصوص این نصیحت، سوءتعبیری به وجود آید. خانمی مجرد شاید بگوید: «بسیار خوب، پس من باید با ضعیف‌ترین و نیازمندترین فرد ازدواج کنم، به این امید که بتوانم در حقش خوبی نمایم.» و یا یک جوان متخصص فنی بگوید: «بسیار خوب، من باید به دنبال ضعیف‌ترین و بی‌ثبات‌ترین شرکت خدمات رایانه‌ای باشم؛ و سعی کنم در آنجا استخدام شوم، به این امید که به وضعیت نابسامانشان کمک کنم.» و یا اگر ماشینتان به تعمیرات نیاز دارد، بگویید: «بسیار خوب، من به دنبال تعمیرکاری خواهم بود که به خاطر بی‌مهارتی و ناشیگری، تعمیرگاهش در آستانۀ تعطیلی است. پس ماشینم را به آنجا می‌برم، تا به او کمکی کرده باشم.» «عجب شرح و تفسیری ارائه می‌دهید: به سوی نیاز گام بردارید، نه به سوی آسایش؟!»

**آنچه عیسی بدان فرا می‌خواند، ریشه‌ای و بنیادین است**

مشکلی که در رابطه با آن سوءتعبیرها از فراخوانِ عیسی وجود دارد، این است که آن موارد اشاره شده، چندان هم اساسی و بنیادین نیستند، بلکه صرفاً حماقتند. چرا حتی باید فرضتان بر این باشد که باید ازدواج کنید؟ شاید وقتی عیسی شما را می‌خواند که به سوی نیاز بروید، نه آسایش، این خواندگی بدان معنا باشد که به خاطر خدمتی عظیم‌تر، مجرد بمانید و خود را وقف آن خدمت نمایید. یا شاید شما را می‌خواند، تا با شخصی ازدواج کنید که آن‌قدر قوی، و آن‌قدر با غیرت است، که می‌خواهد به همراه شما، به بیرون از لشکرگاه رود؛ و در کنارتان متحمل رنج و سختی گردد؛ و زندگی مشترکتان را تا آخرین حد، برای خیریت دیگران به کار گیرد، نه اینکه مانند بسیاری از ازدواجها، در منجلاب آسودگی و تمرکز بر خود، غرق شود.

و چرا فکر می‌کنید باید در کشور آمریکا در پی شغلی باشید؛ یعنی به دنبال شرکتی قوی یا ضعیف بگردید، حال آنکه می‌توانید همین شغلهای مشابه را در کشورهایی بیابید که مسیحیان چندانی در آنجا وجود نداشته، و به شدت، به نور شما محتاجند. شاید هم باید در همین کشور، برای شرکتی قوی کار کنید، چرا که در آنجا افرادی وجود دارند که رهسپار هلاکت ابدی‌اند؛ و چه بسا فرصتهایی وجود داشته باشد که در آنجا به شکلی وسیع، موثر واقع شوید؛ و ارزشهای ملکوت را در میان افراد بگسترانید؛ و در همان حال که بر روی برنامۀ رایانه‌ای کار می‌کنید، برترین بودن خدا بر همه‌چیز را نمایان سازید.

چرا باید فرض کنید که باید ماشین داشته باشید؟ شاید خواندگی عیسی برای زندگی شما این باشد که به منطقه‌ای، و یا نزد کسانی بروید که نیازی به ماشین نداشته باشید، چرا که در آن منطقه، نه جاده‌ای وجود دارد، نه کلیسایی، و نه مسیحی‌ای. شاید هم باید ماشینی داشته باشید، که آن را برانید؛ و بدون هیچ توقفی، به سوی نیاز بروید، نه به سوی آسایش.

عیسی ما را به شکلی بنیادین فرا می‌خواند که در راه جلجتا به او بپیوندیم، تا بیرون از لشکرگاه رفته، و به همراه او، ننگ و عار را بر دوش گیریم. حال آنکه این خواندگی، همواره می‌تواند مسخره، و مضحک و احمقانه به نظر رسد؛ و این‌گونه به نظر رسیدن، یکی از آسان‌ترین راههایی است که بتوان از آن خواندگی گریخت؛ و این بسیار وسوسه کننده است. این گریز، شما را باهوش، و عیسی را بی‌مهارت جلوه داده، و شما را آزاد می‌سازد تا (برای چند سال فریبِ بیشتر)، پوچ و سطحی و روزمره، به زندگی ادامه داده، و در پی رفاه و آسایش خود باشید؛ و این همان چیزی است که برخی آن را زندگی می‌نامند.

«لهذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم (آیۀ ۱۳) . . . زیرا (آیۀ ۱۲) عیسی نیز تا قوم را به خونِ خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید.» طریقی که عیسی جان داد؛ و دلیلی که عیسی جان داد، برای ما که خوانده شدیم تا به همراهش رویم، مهم‌ترین امر به حساب می‌آید. شیوۀ مرگش این بود که بیرون از لشکرگاه جان دهد؛ یعنی بیرون از روال عادی زندگی، و امنیت و آسایش ظاهریِ موجود در شهر مقدس؛ یعنی اورشلیم. او بیرون دروازه، در جلجتا، داوطلبانه، ایثارگرانه، و لبریز از محبت جان داد؛ و دلیل جان سپردنش (آیۀ ۱۳)، این بود که انسانها را تقدیس نماید، تا ما را با سایر مردم جهان، متفاوت سازد، تا ما را مقدس و با محبت و با غیرت گرداند؛ و تا ما را به اشخاصی تبدیل نماید که حاضر باشیم دل به دریا زنیم. او ما را تقدیس نمود، تا سرنوشتی کاملاً متفاوت با آنچه دنیا ارزانی می‌دارد، برایمان رقم خورد.

**تقدیس شدن، واقعاً به چه معناست؟**

به آیۀ بعدی (آیۀ ۱۴) توجه نموده، تا دریابید که این تقدیس‌شدگان، چگونه اشخاصی هستند. تقدیس شدن، واقعاً به چه معناست؟ مسیح جان داد، تا انسانها را تقدیس نماید؛ یعنی، اشخاصی را با این طرز فکر بار آورد، که حاضر باشند سراسر زندگی‌شان را وقف این مهم نمایند که به همراه مسیح، بیرون از لشکرگاه رفته، و متحمل ننگ و عار گردند. اما چگونه؟ برای این افراد چه اتفاقی روی داده است؟ آیۀ ۱۴، پاسخ این پرسش است. آنها حاضرند به همراه عیسی، راه جلجتا را طی کرده، به سوی نیاز بروند، نه به سوی آسایش: «زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم، بلکه آینده را طالب هستیم».

نکتۀ این آیه چیست؟ نکته‌اش این است که مسیح جان نداد، تا شهر مینیاپولیس را بهشتِ این عصر سازد. او جان سپرد، تا ما حاضر باشیم از این دست کشیم که بخواهیم زندگی خود را در این دنیا به بهشت تبدیل سازیم، حال، چه در مینیاپولیس، یا هر منطقۀ دیگر. اما با چه قدرتی؟ آیا چون خودآزاریم؟ آیا چون رنج و عذاب را دوست داریم؟ خیر. زیرا «آینده را طالب هستیم.» آیا این واقعیت را متوجه می‌شوید؟ آیۀ ۱۴: «در اینجا شهری باقی نداریم، بلکه آینده را طالب هستیم.» انگیزۀ ما برای اینکه از لشکرگاه بیرون رویم؛ یعنی به سوی نیاز گام برداریم، نه به سوی آسایش، و ننگ و عار را متحمل گردیم؛ و به فکر مردم باشیم، این است که در آینده، شهری وجود دارد: «شهر خدای زنده» (عبرانیان ۱۲:‏۲۲)؛ و آن شهر، بهتر از آن چیزی است که این عصر ارزانی می‌دارد. آن شهر، تا ابد باقی است؛ و بهترین شهر است. آن شهر، شهری است که خدا در آن ساکن، و جلالش کاملاً پدیدار است (۱۲:‏۲۳).

این قاعده را بارها و بارها در رسالۀ عبرانیان شاهد بوده‌ایم. در آیۀ ۱۰:‏۳۴، مسیحیان در همدردی با زندانیان، به سوی نیاز گام برداشتند، نه به سوی آسایش؛ و وقتی این همدلی، به بهای از دست دادن اموالشان تمام شد، شادی نمودند؛ و عبرانیان می‌فرماید، چون «می‌دانستید که خودِ شما را مالِ نیکوتر و باقی است.» آنها طالب شهر آینده بودند، نه طالب رفاه و آسایش، و بهشت ساختن این دنیا. از این‌رو، به سوی نیاز رفتند، نه آسایش.

در آیۀ ۱۱:‏۲۵-‏۲۶ نیز شاهد هستیم که موسی به سوی نیاز گام برداشت، نه به سوی آسایش: «ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذتِ اندک زمانیِ گناه را ببرد؛ و عارِ مسیح را دولتی بزرگ‌تر از خزاین مصر پنداشت.» چرا؟ با چه قدرتی؟ آیۀ ۲۶ می‌فرماید: «زیرا که به سوی پاداش نظر می‌داشت.» یعنی به شهر آینده چشم دوخته بود.

در آیۀ ۱۲:‏۲ نیز شاهد هستیم که وقتی عیسی «بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید»، به سوی نیاز گام برداشت، نه به سوی آسایش. اما چگونه؟ با چه قدرتی؟ آیۀ ۲ می‌فرماید به جهت آن خوشی که پیشِ رویش بود، چنین کرد. او به شهر آینده نظر داشت.

در آیۀ ۱۳:‏۵-‏۶ نیز شاهد هستیم که مسیحیان با دور نگاه داشتن خود از پول‌دوستی، و قانع بودن به داشته‌هایشان، به سوی نیاز گام برمی‌دارند، نه به سوی آسایش. اما چگونه؟ با چه قدرتی؟ آیۀ ۵: «زیرا [خدا] گفته است: «تو را هرگز زها نکنم؛ و تو را ترک نخواهم نمود.» بنابراین، ما با دلیریِ تمام می‌گوییم: خداوند مدد کنندۀ من است؛ و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟» من اکنون و همیشه، در دستان خدا محفوظ خواهم بود. من شهروند شهر آینده هستم؛ و هیچ‌چیز نمی‌تواند مرا از آن جدا سازد. از این‌رو، به سوی نیاز گام برمی‌دارم، نه به سوی آسایش.

پس نکتۀ عبرانیان ۱۳:‏۱۴، بارها و بارها تأیید می‌گردد: مسیح جان نداد، تا شهرهای این عصر، یا حومه‌های شهر را به بهشت تبدیل سازد. او جان سپرد، تا ما حاضر باشیم از این دست کشیم که بخواهیم زندگی خود را در این دنیا، چه در شهر، چه در حومۀ شهر، به بهشت تبدیل سازیم، بلکه به همراه عیسی، از لشکرگاه آسایش و امنیت و روال عادی زندگی خارج شده، به جایی رویم که نیازمندند، به جایی که او می‌فرماید امروز (روزی که از دنیا روید)، با من در فردوس خواهی بود (لوقا ۲۳:‏۴۳). ما به سوی نیاز می‌رویم، نه آسایش؛ زیرا به شهر آینده چشم دوخته‌ایم. مسیح جان سپرد، تا ما از آینده‌ای پرجلال، یقین داشته باشیم، یقینی ریشه‌ای و بنیادین؛ و وقتی این یقین، شما را در بر می‌گیرد، تقدیس گشته (آیۀ ۱۲)، و به همراه عیسی به سوی نیاز گام برمی‌دارید، نه به سوی آسایش.

**زیستنی که خدا را می‌ستاید؛ و به انسانها عشق می‌ورزد**

بگذارید این حقیقت را مشخص‌تر بیان کنم. آن زندگی که به سوی نیاز گام برمی‌دارد، نه به سوی آسایش، چگونه زیستنی خواهد بود؟ آن زندگی، که از لشکرگاه بیرون آمده، مسیر جلجتا را می‌پیماید، تا به همراه عیسی، به جهت شادی که در شهر آینده، پیش روی ماست، به سوی رنج و زحمات گام بردارد، چگونه زیستنی است؟ یک پاسخ، در آیۀ ۱۵، و پاسخ دیگر، در آیۀ ۱۶ یافت می‌شود.

آیۀ ۱۵ می‌فرماید که این زندگی، همانا زیستنی است که خدا را می‌ستاید، خدا را به واقع، از صمیم قلب، و به زبان می‌ستاید، آن حمد و ستایشی که ثمرۀ لبهای شما بوده، و از دلتان لبریز می‌گردد. آیۀ ۱۵: «پس به وسیلۀ او [عیسی]، قربانیِ تسبیح را به خدا بگذرانیم؛ یعنی ثمرۀ لبهایی را که به اسم او معترف باشند».

و آیۀ ۱۶ می‌فرماید که این زندگی، همانا زیستنی است که به انسانها عشق می‌ورزد؛ بدین معنا که به واقع، و در عمل، زندگی‌تان را برای خیریت دیگران به کار می‌گیرید: «از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید. زیرا خدا به همین قربانیها راضی است».

به بیان دیگر، وقتی به همراه عیسی، به مکان قربانی شدنش در بیرون از لشکرگاه می‌رویم، شفاف‌تر از هر زمان دیگر، شاهد خواهیم بود که عیسی با قربانی شدنش برای ما؛ یعنی با قربانی کردن خودش برای گناهکاران، یک بار برای همیشه (عبرانیان ۹:‏۲۶، ۲۸)، به هر گونه قربانی، جز قربانیِ ستایش خدا (آیۀ ۱۵)، و قربانیِ محبت برای انسانها (آیۀ ۱۶) پایان بخشید.

پس حال، بیرون از لشکرگاه، و در راه جلجتا، به همراه عیسی، ننگ و عار را بر دوش گرفته، به سوی نیاز برویم، نه به سوی آسایش؛ و این راه، چه راهی است؟ به کجا می‌رود؟ عملاً در این بعدازظهر؟ برای شما؟ این هفته؟ این سال؟

* شاید این راه، مسیری باشد که به پیوستن به گروه‌هایی ختم گردد که برای کشورها و مناطقی که تا به حال پیغام انجیل را نشنیده‌اند، به روزه و دعا مشغولند.
* یا شاید مسیری باشد که به ساختمانی در کلیسا، که جهت کمک به یتیمان اهل اوکراین فعالیت می‌کند، ختم گردد.
* یا شاید مسیری باشد که به مرکز پزشکیِ «مید وست»، ویژۀ زنان، که مرکزی است برای سقط جنین، و به تازگی به محلۀ ما، و خیابان پنجم جنوبی نقل مکان کرده‌اند، ختم گردد، تا برای بقای حیات، در کنار سارا و نعومی، و دیگران بایستید.
* یا شاید مسیری باشد که به منزل گِلِن، و پتی لارسون، و بقیۀ کسانی که در آستانۀ ورود به ابدیت قرار دارند، ختم گردد.
* یا شاید مسیری باشد که به صفحۀ ۱۸ از ماهنامۀ دعا برای کلیساهای در جفا ختم گردد، تا بتوانید سازمانهایی را بیابید که به روشهای عملی نشان می‌دهند چگونه می‌توانید به مسیحیان سراسر دنیا که در جفا هستند، یاری رسانید.
* یا شاید مسیری باشد که به تماس تلفنی با دوستی به بیراهه رفته ختم شود، تا به او التماس نمایید که دوباره به سوی عیسی بازگردد.
* یا شاید مسیری باشد که به تماس تلفنی با همسایه‌ای ختم گردد، که می‌دانید در بی‌ایمانی‌اش، رهسپار هلاکت است.

راه جلجتا، و رفتن به سوی نیاز، نه آسایش، به هزاران مکان ممکن ختم می‌گردد، که بتوان از آن طریق، انسانها را محبت کرد و خدا را ستایش نمود.

**باشد که خدا از عبرانیان ۱۳:۱۳ استفاده نموده، تا شما را از قید و بند آزاد سازد**

برای شما جوانانی که هنوز برای آینده‌تان تصمیم قطعی نگرفته‌اید؛ و شما سالمندانِ بازنشسته، که هنوز از قوت و انرژی، و اوقات فراغت بسیاری بهره‌مندید؛ و بقیۀ شما که می‌خواهید از کار فعلی‌تان دست کشید؛ و در زندگی‌تان کاری اساساً متفاوت انجام دهید، همان‌طور که در طول این سالیان، بسیاری از مجردان و متأهلان در این کلیسا چنین کرده‌اند، امروز دعایم این است که خدا کلام عبرانیان ۱۳:۱۳ را در میان همۀ شما به کار گیرد، تا شما را از اساس و بنیان، تکان داده، و دلتان را از تعلقِ خاطر به محل زندگی‌تان، آزاد ساخته، و به همراه انجیل جلال فیض خدا در عیسی مسیح، به نقاطی از جهان بفرستد، که مردمانش هرگز پیغام انجیل را نشنیده‌اند. می‌دانم این هفته، هفتۀ خدمات بشارتی نیست، اما آنچه امروز برای برخی از شما در این آیات به نظرم می‌آید، چیزی جز این نیست.

همین امروز، صدها هزار تن از مسیحیان در گوشه و کنار دنیا، فقط برای مسیحی بودن، جانشان در خطر است. طبق مکاشفه ۵:‏۱۱، می‌دانیم که مسیح به این دلیل به بیرون لشکرگاه رفت و عذاب کشید، که انسانها را از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریداری نماید؛ و اگر دلیل بیرون رفتن او این است، پس عبرانیان ۱۳:۱۳، منظورش چه باید باشد وقتی می‌فرماید: «عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم»؟ آیا منظورش برای بسیاری از ما نباید این باشد که: لشکرگاه را ترک کنید! لشکرگاه را ترک کنید! لشکرگاه راحت و آرام کلیسای بیت‌لحم را ترک کنید. لشکرگاه راحت و آرام مینیاپولیس را ترک کنید. شغل امن و راحت و آرام را ترک کنید؛ و در راه جلجتا، به عیسی بپیوندید؛ و به سوی نیاز بروید، نه آسایش.

خیر، برای اطاعت از این آیه، الزاماً نباید از فرهنگی به فرهنگ دیگر بروید. من برای این موضوع، هفت نمونه ارائه داده‌ام. ولی گوش دهید: مسیح بیرون از لشکرگاه، به خاطر امتها رنج کشید، به خاطر صدها تن از آنها که نه کلیسایی دارند، نه کتابی، و نه مبشرانی که حتی بتوانند این خبر که مسیح به جهان آمد، تا گناهکاران را نجات بخشد را به آنان اعلام نمایند. بنابراین، بر این مهم پافشاری می‌کنم: عبرانیان ۱۳:۱۳، فراخوانی است برای رفتن به سوی نیاز، نه آسایش؛ و آن نیازی که این یکشنبه در گوش من فریاد می‌زند، نیاز مردم در جایی است که مسیحیانش به سبب آزار و جفا کشته می‌شوند؛ و در جایی است که گناهکاران رهسپار هلاکتند، چرا که هیچ مسیحی حاضر به تحمل رنج و جفا در آنجا نیست.

از شما تمنا می‌کنم وقتی دربارۀ آینده‌تان در سر رویا می‌پرورانید، چه هشت ساله هستید، چه هجده ساله، چه سی و هشت ساله، یا هشتاد ساله، رویای عبرانیان ۱۳: ۱۳ را در سر بپرورانید: «عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم».

**ما به تنهایی پیش نمی‌رویم**

اکنون می‌خواهیم با خواندن آخرین سرود روحانی، به نام «در تو آرام می‌گیریم»، خود را وقف این مهم نماییم. بسیاری از شما می‌دانید که در پشت این سرود، رویدادی وجود دارد، که در این لحظه، تأثیر خاصی بر آن می‌بخشد. جیم الیوت، پیت فِلمینگ. اِد مک‌کالی، نِیت سِینت، و راجر یودریان در ژانویۀ سال ۱۹۵۶ در کشور اکوادور، در حالی که به سوی نیاز منطقۀ «آکا ایندییَنز» گام برمی‌داشتند، نه به سوی آسایش، جان خود را از دست دادند. عنوان فصل شانزدهم از شرح این به شهادت رسیدن، که به قلم الیزابت الیوت نوشته شده، برگرفته از این سرود است: «ما به تنهایی پیش نمی‌رویم».

آنها اندکی پیش از مرگشان در شهر «پالم بیچ»، این سرود را خوانده بودند. الیوت می‌نویسد:

آن پنج نفر، در پایان دعایشان، یکی از سرودهای روحانی مورد علاقه‌شان، «در تو آرام می‌گیریم» را همراه با آهنگی به نام «فینلاندیا» که آوایی احساس‌برانگیز بود، سراییدند. جیم و اِد، از روزهای دانشکده، این سرود را می‌خواندند؛ و آن را از حفظ بودند؛ و این خط آخر را با اعتقادی عمیق و راسخ سراییدند.

در تو آرام می‌گیریم، سپر و مدافع ما! نبرد از آنِ توست، پرستش از آن تو باشد، وقتی از دروازه‌هایی بگذریم که چون مروارید درخشان است، ما پیروزان، در ابدیت در تو آرام می‌گیریم.

با چنین اطمینانی، ایشان به همراه عیسی، به بیرون لشکرگاه رفتند. آنها به سوی نیاز گام برداشتند، نه آسایش؛ و در آن مسیر، جان خود را از دست دادند؛ و این گام برداشتن، درستیِ باور شخصیِ جیم الیوت را ثابت نمود؛ و آن باور این بود: «این حماقت نیست که کسی چیزی را ببخشد که نمی‌تواند آن را نگاه دارد؛ و چیزی را به دست آورد که نمی‌تواند آن را از دست بدهد.» «در اینجا شهری باقی نداریم، بلکه آینده را طالب هستیم» (آیۀ ۱۴).

حال، شما را به خواندن این سرود دعوت می‌کنم. وقتی به این عبارت می‌رسید که می‌گوید: «و به نام تو می‌رویم»، آن را به معنای واقعی بر زبان آورده، و خود را برای رفتن مهیا سازید.